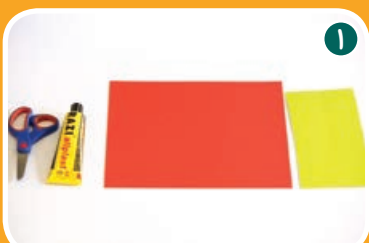


ماهی تیغ تیغی

کار دستی

۱. وسایل لازم: کاغذ رنگی قرمز به شکل مربع. کاغذ رنگی زرد. قیچی. چسب
۲. مربع قرمز را از قطر، تایی کنیم.
۳. تار و باز می کنیم و دوباره کاغذ رو مثل شکل، تایی کنیم.
۴. قیچی رو برمی داریم و روی کار رو، برش هایی شبیه تیغ ماهی می زنیم.
۵. برای ماهی، دم و باله و چشم می سازیم و چسب می زنیم. ماهی قشنگمون حاضره.



اجرا: ویکتوریا اعظم - عکس: صادق ذباح

پهلوان شیردل

قصه



در جایی خیلی خیلی دور، پهلوانی زندگی می کرد به اسم شیردل که خیلی شجاع بود و اسیبی هم داشت به نام بادپا. شیردل و بادپا همیشه این طرف و آن طرف می رفتند و اگر کسی مشکلی داشت، به او کمک می کردند. روزی از روزها، شیردل و اسبش، آهسته و آرام از دشت وسیعی می گذشتند تا این که به رودخانه ای رسیدند. کنار رودخانه، دود سیاهی به آسمان می رفت و در میان دود، حیوانی بالا و پایین می پرید! خوب که نگاه کردند، ازدهای کوچکی را دیدند که با هر نفسی که می کشید، ناخواسته از دهانش آتش بیرون می آمد. نفس آتشی از دهان، علف های دور و بر را سوزانده بود و این طرف و آن طرف، شعله های کوچکی دیده می شد و ازدها از میان دود و آتش فریاد می زد: «یکی به من کمک کنه! الان می سوزم و خاکستر می شم». شیردل جلورفت و با شجاعت گفت: «آروم باش ازدهای کوچک. الان کمکت می کنم، بعد، همون طور که بادپا از رودخانه آب می آورد و تلاش می کرد آتش را خاموش کند، شیردل هم با کمک نیزه اش، ازدها کوچولو را از آتش بیرون کشید. بالاخره ازدها نجات پیدا کرد. همه خیلی خسته بودند و مدتی کنار رودخانه دراز کشیدند. بعد شیردل گفت: «خب ازدهای کوچک، امروز که به خیر گذشت؛ ولی از این به بعد باید یادگیری که از آتش دهنش درست استفاده کنی. از همین الان شروع کن.» ازدها با تعجب پرسید: «چطوری؟» پهلوان گفت: «می خواهیم چای دم کنیم. کتری و آب داریم ولی آتش نداریم. بیا با آتش دهنش، زیر کتری رو روشن کن. خیلی خسته می و می خوام به چای حسایی بخورم.» چشم های ازدها از خوشحالی برق زد و دست به کار شد. نویسنده: مژگان شیخی

سلام به اردیبهشت رنگارنگ

یک سلام خوش رنگ و خوش بو، درست مثل اردیبهشت زیبا که امروز شروع شده، به شما همسن و سال های خوش قلب و مهربونم، دوستان خوب صفحه فر فر. عیدتون مبارک. دیر روز میلاد امام سوم ما شیعیان، امام حسین که سلام خدا بر او باد، بود و امروز تولد برادر شجاعشون، حضرت عباس و فر دا هم عیده و جشن تولد امام چهارممون، امام سجاد مهربون. ماه شعبان و اردیبهشت زیبا، دومین ماه فصل بهار که اوج زیبایی طبیعت هست همراه شدند تا برای ما بچه ها، رنگارنگ ترین روزها و لحظه ها رو رقم بزنند. چه خوبه که ما هم قدر بدوینیم و با بازی و شادی و آواز و محبت به دور و بری ها، از این روزهای قشنگ، به خوبی استفاده کنیم.



این، من هستم به دنیای من خوش آمدید

دوستان خوب فر فر. از امسال یک بخش جدید و جذاب به این صفحه اضافه شده. همینیه که دارید می بینید و می خونید. بخشی که قراره فقط و فقط متعلق به خود شما، معرفی تون به بقیه و حرف زدن از شادی ها، غم ها، دغدغه ها، تفریح، رویا و آرزوهای تون باشه. برای حضور در این بخش، لازم نیست آدم خاصی باشید یا کار خاصی کرده باشید. چون همه بچه های معمولی، به خودی خود ارزشمندند. پس اگه دوست دارید درباره خودتون با ما حرف بزنید، همین الان دست به کار شوید. شروع کنید به فکر کردن درباره خودتون و هر چیزی که ممکنه بخشی از شخصیت و زندگی شما رو شکل داده؛ بعد تموم این ها رو بنویسید و به همراه به عکس مناسب، برامون بفرستید.



* سلام. من علی هستم. ۹ سال دارم و کلاس سوم دبستانم. ایشون هم عطا، داداش کوچولوی ۲ سال و چند ماهه منه. ما همدیگه رو خیلی دوست داریم اما گاهی هم، با کارهامون باعث اذیت هم میشیم.

* اسباب بازی مور علاقه من تفنگه. من یک عالمه تفنگ دارم. کوچک، بزرگ، سیاه، نقره ای، من عاشق هیجان بازی دزد و پلیس و تفنگ بازی ام. اسباب بازی مورد علاقه عطا، ماشینه. عطا، کلی ماشین اسباب بازی داره و وقتی که بیرونیم، به شکل خنده داری مدل بیشتر ماشین های توی خیابون رو تشخیص می ده و می گه.

* من به مامان مهربون دارم که توی فهم درس ها و نوشتن مشق هام خیلی کمک می کنه. حیف که همیشه شرط بازی و تفریح و گردش رو، نوشتن کامل تکالیفم قرار می ده. من گاهی از مامانم لجم می گیره ولی می دونم که اون، خوبی منو می خواد.

* راستی! من به مهارت هیجان انگیز دارم. من اسکیت سواری رو فوت آبم و یکی دوبار توی مسابقات اسکیت کشوری هم شرکت کردم. من عاشق اسکیت کردنم.

* من آرزو دارم در آینده، مامور مخفی بشم و مدام به ماموریت های خطرناک برم. هرچند به متخصص قلب شدن هم، فکر می کنم. عطا ولی هنوز اونقدر بچه ست که شاید ندونه رویا و هدف چیه. مامانم می گه عطا هنوز خیلی کوچولوئه و نمی تونه از خودش مراقبت کنه و من باید مراقبش باشم.

ماشین سواری شاد

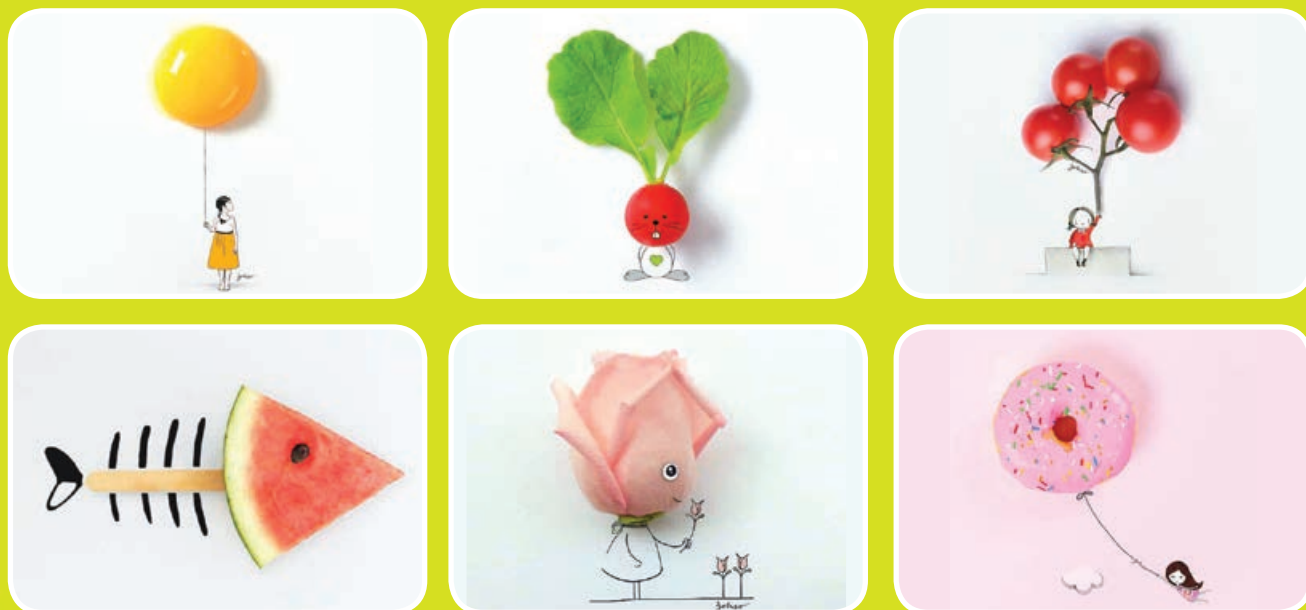
شعر

بابا می گه دخترم، آروم بشین تو ماشین حواس من پرت میشه، نپر بالا و پایین بعدش می گه عزیزم، لطفاً ببند کمربند ماشین سواری ما، شروع می شه با لبخند آویزونه به آینه، عروسک خوشگلی چرا به اون نمیگه، تکون نخور فسقلی؟

شاعر: عفت زینلی



دوستان خوب و خلاق! سال قبل، گاهی در صفحه فر فر، با نویسندگان و شاعران و هنرمندان خلاق که یا در طول فعالیت حرفه ای شون، آثاری برای ما کودکان خلق می کردند یا آثار شون، حتی اگه برای مخاطب بزرگ سال هم بود، می تونست برای ما بچه ها هم الهام بخش باشه، آشنا شدیم. امروز هم قراره با ۱۰ تصویر ساز اسپانیایی آشنا بشیم و آثار قشنگش رو که ترکیب اشیای دور و برمون با رنگ و نقاشی هست، ببینیم. آثاری که خود شما هم می تونید ازش الگو برداری و با این روش، نقاشی و کلاژهای جالبی خلق کنید. ببینید:



خلاقیت